

پول - سرمایه - ارزش اضافی

ضرورت وجودی «معادل عمومی»

مبادله ساده و مبادله پیشرفته در قالب گونه‌ای از رفتارهای مبادلاتی ظهور می‌کند که در آن افراد کالایی را مستقیماً و بدون هر گونه واسطه‌ای با کالای دیگر مبادله می‌کنند. از این‌رو مبادلات پایاپای که رخساره‌ای از رفتارهای مبادلاتی است برای اقوام تکامل نیافته ابتدایی که به پیروی از قواعد سنتی و حتی در پاره‌ای از موارد به حکم قواعد مذهبی همیشه اجناس واحد و مشخصی را با یکدیگر مبادله می‌کنند، مسئله اقتصادی پیچیده‌ای محسوب نمی‌شود.

حال آنکه با آغاز مبادله عمومی و معامله، روابط مبادلاتی شکل پیچیده‌تری به خود می‌گیرد. زیرا در این مرحله محصول مازاد منحصر به فرد یک قبیله نیست که با فرآورده منحصر به فرد قبیله دیگر مبادله می‌شود بلکه محصولات و فرآورده‌هایی که برای مبادله ارائه می‌گردند متنوع و متعددند. در نتیجه اگر در مراحل پیشین، انجام یک مبادله ایجاد تعادل و همسنگی میان دو محصول مختلف را ایجاب می‌کرد، در مرحله جدید این رابطه همبستگی و تعادل به ناگزیر بایستی میان محصولات و فرآورده‌های متعدد و نامحدودی برقرار گردد. به زبان دیگر در این مرحله مثلاً تنها «زمان کار» سفالکار و «زمان کار» کشاورز نیست که با یکدیگر مقایسه و سنجیده می‌شود، بلکه ده یا بیست یا سی پشه مختلف وجود دارد که صاحبان آن‌ها مرتباً محصول کار خود را برای مقایسه و مبادله در مقابل یکدیگر قرار می‌دهند. پس برای آن‌که عمل مبادله دچار وقفه نشود و این فعالیت

در مسیر طبیعی خود ادامه داشته باشد ناگزیر باید امکانی فراهم گردد تا صاحبان کالاهای مختلف قبل از تحمل رنج پیدا کردن خریداری که ضمناً کالای مورد نظر ایشان را نیز در اختیار داشته باشد و بدین ترتیب انجام مبادله میان آنها امکان‌پذیر گردد، بتوانند با استفاده از امکان مزبور کالای خود را به فروش برسانند. از سوی دیگر برای آن که اصول تعادل و برابری در کلیه مبادلاتی که در چنین شرایطی انجام می‌گیرد، رعایت گردد، باید کالای مشخصی وجود داشته باشد که کالاهای دیگر بتوانند ارزش مبادله‌ای خود را در قالب آن بازگو کنند. چنین کالائی «معادل عمومی» یا «کالای واسطه» نامیده می‌شود.

با پیدایش و رشد مبادلات عمومی و آغاز معامله، معادل عمومی یعنی پول نیز در اشکال مختلف قدم به صحنه می‌گذارد. شواهدی در دست است که لزوم استفاده از چنین وسیله‌ای را کاملاً تأیید می‌کند. سرساموتل بیکر ضمن توصیف دیدنی‌های بازار نیورو در اوگاندا از افرادی یاد می‌کند که با صدای بلند شیر را برای تعویض با نمک، یا نمک را برای تعویض با پیکان و بالاخره قهوه را برای تعویض با صدف قرمز به دیگران عرضه می‌داشتند.

بدیهی است در چنین بازاری اگر دارندگان نمک احتیاج و یا تمایلی به تعویض کالای خود با شیر نداشته باشند و به جای آن بخواهند برای خود صدف قرمز تهیه کنند و یا کسانی که صدف قرمز در اختیار دارند مایل به تعویض کالای خود با هیچیک از کالاهای سه‌گانه عرضه شده، یعنی نمک قهوه و شیر نباشند اصولاً مبادله‌ای نیز میان آنها به وقوع نخواهد پیوست. زیرا در چنین فضائی هیچیک از صاحبان کالاهای عرضه شده طرف دیگری را پیدا نخواهند کرد که حاضر به تعویض کالای خود با کالای آنها باشد. در حالی که اگر در چنین بازاری استفاده از نوعی «معادل عمومی» نیز رایج باشد برای هیچیک از شرکت‌کنندگان مشکلی به وجود نخواهد آمد. زیرا «معادل عمومی» با هر کالای دیگری قابل تعویض است. برای مثال اگر در بازار فوق‌الذکر «نمک» نقش «معادل عمومی» را ایفا می‌کرد، کلیه شرکت‌کنندگان می‌توانستند با استفاده از آن با یکدیگر وارد معامله شده و کالای مورد نظر را به دست آورند. برای مثال عرضه‌کننده صدف قرمز ابتدا کالای خود را با نمک معاوضه می‌کرد - البته نه به خاطر استفاده از ارزش مصرفی نمک بلکه از آن جهت که نمک نقش «معادل عمومی» را ایفا کرده و قابل تعویض با هر کالای دیگر و در نتیجه کالای مورد نظر وی یعنی شیر نیز

بود - و پس از آن با استفاده از وجود این معادل عمومی با دیگران وارد معامله می‌شد.

پس گرچه «معادل عمومی» نیز قبل از هر چیز يك کالا است و ارزش مبادله‌ای آن مانند هر کالای دیگری با توجه به مقدار کار اجتماعاً لازم برای تولید آن تعیین می‌شود، اما از آن پس خاصیت دیگری نیز پیدا می‌کند و آن رابطه‌ای است که ارزش مبادله‌ای سایر کالاها با این کالای خاص پیدا می‌کند، از طرفی «معادل عمومی» تا زمانی که به عنوان يك کالا مطرح است، ارزش مصرفی خود را که از خصوصیات طبیعی آن ناشی می‌گردد حفظ می‌کند کما اینکه در مثال فوق نمک در پایان این جریان و دست به دست شدن می‌تواند برای نمک سود کردن گوشت مورد استفاده قرار گیرد. اما همین نمک هنگامی که به عنوان يك «معادل عمومی» مورد استفاده قرار می‌گیرد علاوه بر ارزش مادی و ذاتی خود يك ارزش مصرفی جنبی تازه نیز به دست می‌آورد که عبارت از ایجاد تسهیل در مبادله کالاها با یکدیگر است. به زبان دیگر در شرایط جدید نمک به وسیله‌ای برای به جریان انداختن معاملات و معیاری برای سنجش ارزش‌ها تبدیل می‌گردد. برای نمونه به دوران حکومت رامسس‌ها بر مصر، گاونر در این کشور نقش «معادل عمومی» را ایفا می‌کرد و ارزش هر کالائی در رابطه با ارزش آن در مقابل يك رأس گاونر تعیین می‌شد.

برای مثال

معادل با ارزش يك رأس گاونر	{	يك روانداز پشمی
		پنج کیل (یا واحد) عسل
		یازده کیل (یا واحد) روغن

و نیز آغاز هزاره دوم پیش از میلاد مقارن با دوران سلطنت مالیاتی در سرزمین آشور نقره نقش «معادل عمومی» رایج در آن کشور را ایفا می‌کرد و به همین دلیل در لوحه‌های مالیاتی مختلفی که در حفاری‌های سال ۱۹۴۷ در تل‌هارمل به دست آمدند به برابری‌های زیر برخورد می‌کنیم (در برابری‌های زیر کیل به سیستم متریک تبدیل شده است)

برابر است با ارزش يك کیسه (تقریباً ۸ گرم) نقره	{	۱۲ لیتر روغن کرچک
		۳۰۰ لیتر غله
		۶۰۰ لیتر نمک

۵ کیلوگرم پشم
۱ کیلوگرم مس

در کتاب قانون هیت‌ها که تقریباً ۵۰۰ سال بعد از زمان پیلالاما تهیه شده است لیست نسبتاً طولی از این قبیل برابری‌های آمده است که در اینجا به‌ذکر نمونه‌هایی از آن اکتفا می‌گردد.

۱ رأس گوسفند
۱ سمیتانی کره
پوست يك گاو بزرگ
۴ کیل مس (Pa)
۲۰ تخته پوست بره
۲ پا (Pa) شراب
 $\frac{1}{4}$ سمیتانی روغن اعلا
۳ بز برابر است با ۲ کیسه نقره

يك دست لباس دوخته برابر است با ۳ کیسه نقره

يك رأس اسب بازکش برابر است با ۲۰ کیسه نقره

بنابراین کاملاً مشهود است که در اینجا با يك لیست قیمت‌ها به‌معنی واقعی آن سر و کار داریم. قیمت نیز چیزی نیست جز ارزش مبادله‌ای يك کالا که در قالب مقدار معینی از کالای تعیین شده به‌عنوان «معادل عمومی» بیان می‌گردد. بدیهی است در شرایطی که «معادل عمومی» به‌پول تبدیل شده باشد، قیمت نیز بیان ارزش مبادله‌ای کالا در قالب پول است.

سیر تکاملی «معادل عمومی»

با آغاز مرحله تولید ساده کالائی غالباً، در هر منطقه رایج‌ترین کالاهای مبادله‌ای، نقش نخستین «معادل عمومی» را بر عهده می‌گیرند. این قبیل کالاها را می‌توان در دو گروه دسته‌بندی کرد.

گروه اول شامل کالاهایی است که در زندگی آن قوم نقشی اساسی و پراهمیت دارند مانند موادغذائی، ابزارکار و نمك. گروه دوم زینت‌آلات که فی‌الذمه در زمره نخستین مصنوعات هستند که مورد مبادله قرار می‌گیرند.

اقوامی که کشاورزی و دامداری فعالیت غالب تولیدی آنها به شمار می‌رود عموماً احشام، گندم و یا برنج را به‌عنوان معادل عمومی انتخاب می‌کنند. در یونان و رم تا سده‌های ششم و پنجم پیش از میلاد از گاونر به‌عنوان معادل عمومی استفاده می‌شد. روپیه Rupie که پول رایج در میان هندوهاست نیز از واژه روپا Rupa گرفته شده و تقریباً معنی دام از آن استفاده می‌گردد. در ایران قدیم (عهد اوستا) و هم چنین ژرمن‌های زمان لکس‌اکسوروم نیز نقش «معادل عمومی» بر عهده گاو بود و به‌همین دلیل می‌توان ادعا کرد در آن زمان شیوه غالب تولیدی این اقوام دامداری بوده است. به‌همین ترتیب در شمال، مشرق و جنوب آفریقا نیز اقوامی که بیشتر به‌امر دامداری اشتغال داشتند، احشام یا بهتر بگوییم، شتر، گوسفند، بز یا گاو را به‌عنوان «معادل عمومی» مورد استفاده قرار می‌دادند، میان قرقیزها اسب، در آنام گاو میش و در تبت گوسفند این نقش را بازی می‌کند اگر شیوه تولید کشاورزی زمانی جای خویش را به‌دامداری بدهد که «معادل عمومی» در جامعه رایج شده باشد، در آن صورت محصولات مختلف کشاورزی این نقش را ایفا می‌کنند، همانطور که در ژاپن قرن‌ها برنج به‌عنوان معادل عمومی مورد استفاده قرار می‌گرفت، در چین این نقش ابتدا به‌گندم، سپس به‌ارزن و بعدها به‌برنج محول شد. در بین‌النهرین گندم، در مصر نوعی ماده غذایی تهیه شده از گندم فشرده یعنی یکنوع نان مخصوص و سپس گاونر برای این منظور مورد استفاده قرار می‌گرفت.

در قرن پنجم پیش از میلاد تغییر معادل عمومی در هند نیز اتفاق افتاد و غلات که تا آن زمان نقش معادل عمومی را ایفا می‌کردند جای خود را به‌گاو دادند با این حال در بسیاری از روستاهای این کشور حتی تا قرن نوزدهم نیز این نقش بر عهده غلات بود. در سودان خرماي خشك تا مدت درازی معادل عمومی به‌شمار می‌رفت. همچنین در امریکای مرکزی ذرت در نیوزلند و ایسلند تا قرن پانزدهم میلادی ماهی خشك شده، در نیکوبا نارگیل، میان پاره‌ای از طوایف بدوی ساکن در فیلیپین برنج و در جزائر هاوایی پیش از برقراری رابطه با مغرب زمین ماهی نمك سود به‌عنوان «معادل عمومی» به‌کار گرفته می‌شد.

بعدها پاره‌ای از مهم‌ترین ابزارهای کار نیز متقبل ایفای این نقش شدند، برای مثال در «کرت» کلنگ‌های ساخته شده از برنز یا مس و یا سه‌پایه‌ی مسی، در لائوس گلدانه‌های برنزی، در آفریقای مرکزی و شرقی بیل و کلنگ آهنی و

بالاخره در جزائر سلیمان و مارشال قلاب ماهیگیری، معادل عمومی به‌شمار می‌رفتند در چین نام انتخابی برای دو نوع پول بسیار قدیمی یعنی پو "PU" و تسیان "Tsian" از ابزار کشاورزی گرفته شده است. در قرن هفتم و هشتم میلادی قسمت اعظم ثروت منقول افراد از بیل و کلنگ آهنی تشکیل می‌شد. هم‌چنین مواد اولیه خامی که این ابزارها از آنها ساخته می‌شد نیز می‌توانستند به‌نوبه خود نقش معادل عمومی را ایفا کنند. در جزیره یاپ واقع در اقیانوس آرام هنوز هم از نوعی سنگ به‌عنوان معادل عمومی استفاده می‌شود. در زمان هومر نیز همینکه مردم خشکی‌نشین آن سرزمین گلدان‌های برنزی را به‌عنوان معادل عمومی مورد استفاده قرار دادند، اهالی جزیره «لمنوس» میان خود قطعات برنز خام را به‌عنوان «معادل عمومی» رواج دادند. وسائل آهنی نیز میان قبائل پیشرفته‌تر افریقائی همین نقش را بازی می‌کرد.

ابتدایی‌ترین وسائل مصرفی (مهم‌ترین محصولات غذایی، یا کار ابزارهای اساسی و مهم) که به‌عنوان معادل عمومی به‌کار می‌روند می‌توانند با پیشرفت و تکامل مبادله جای خود را به‌یک کالای شاخص محلی یعنی مهم‌ترین کالاهائی که از معامله‌گران بیگانه خریداری و یا به‌آنها فروخته می‌شود بدهند. همانطور که در قرن نوزدهم تاتارها و مغول‌ها قطعات چای فشرده را به‌عنوان معادل عمومی مورد استفاده قرار می‌دادند. در مکزیکو به‌زمان آستک‌ها از نارگیل برای این مقصود استفاده می‌شد در غرب، مرکز و یا شرق افریقا هم‌چنین برمه، تبت در اثناء قرون وسطی و بالاخره پاره‌ای از قبائل سرخ‌پوست تا مدت‌ها نمک این نقش را ایفا می‌کرد. در کانادا نیز تا قرن هیجدهم پوست به‌عنوان معادل عمومی مورد استفاده مشابهی می‌شد، بافتنی‌های دستی در ژاپن قرون وسطی و نوعی روسری دست‌باف میان پاره‌ای از جماعت‌های اروپا در اثناء قرون وسطی نیز همین نقش را داشتند.

در چین یک پاکرباس (Tch'e) ارزشی معادل با یک پیمانه (Che) غله داشت و به‌عنوان نوعی معادل عمومی در زمان امپراطوری تانگ در کنار ارزن و پول مسی مورد استفاده قرار می‌گرفت.

زینت‌آلات نیز که بدون تردید در بدو امر کار کردی جادویی داشته‌اند، در سرآغاز مرحله تولید ساده کالائی غالباً به‌عنوان معادل عمومی مورد استفاده قرار می‌گرفته‌اند. برای مثال در تمدن کرتی - میکنی نوعی سه‌پایه کوچک برنزی،

در کنار پاره‌ای از وسائل مصرفی برنزی دیگر نقش معادل عمومی را ایفا می‌کرده است. در مصر انگشترهای برنزی عهده‌دار نقش مشابهی بودند و در امریکای مرکزی قبل از رخنه سفیدپوست‌ها به آن سرزمین میان سرخ‌پوستان شئی به نام Jado این نقش را بازی می‌کرده است. سرخ‌پوستان قبیله پئوبلو فیروزه را برای این منظور مورد استفاده قرار می‌دادند. در مصر از مهره‌های بلورین به‌عنوان معادل عمومی استفاده می‌شد. این نوع معادل عمومی در اروپای مدیترانه‌ای نیز رواج داشته و حتی در قاره آفریقا به تدریج حالت پول واقعی به معنی خاص کلمه را به خود گرفته است.

در این میان استفاده از نوعی صدف به نام کائوری عمومیت بیشتری داشته و این نوع معادل که ظاهراً در بدو امر در چین و هندوستان مورد استفاده قرار می‌گرفته بتدریج به مناطق دیگری چون پاره‌ای از جزائر اقیانوس آرام، بعضی از مناطق اروپا، آفریقا و حتی امریکا نیز راه یافته است.

علت عمومیت یافتن این پول صدفی این است که، این صدف‌ها نه تنها از نظر دوام و استحکام بر سایر پول‌های صدفی مزیت داشته بلکه از نظر شکل و وزن نیز همگون‌تر بوده‌اند به طوری که از این نظر می‌توان آن‌ها را با دانه‌های گندم، برنج و نخود که بدوی‌ترین مقیاس توزین طلا و نقره به‌شمار می‌روند مقایسه کرد.

انتخاب فلزات اصیل و قیمتی به‌عنوان معادل عمومی در حقیقت تلفیقی است میان زینت‌آلات و اجناسی که برای بشر جنبه حیاتی دارند. زیرا مس، برنز، طلا و نقره نیز در ابتدا بیشتر برای تهیه زینت‌آلات به کار می‌رفته‌اند و فقط در مراحل بعدی پیشرفت فلزکاری به مواد اساسی لازم برای تهیه مصنوعات ضروری و حیاتی تبدیل می‌شوند و از آن پس در زندگی اقتصادی جامعه بشری اهمیت به‌سزائی می‌یابند و نقشی تعیین‌کننده ایفا می‌کنند. ولی در همه این احوال نقش مذهبی، آئینی و بخصوص جادویی خود را کماکان حفظ می‌نمایند. بدیهی است تمام این عوامل دست به‌دست هم داده و موجب شده‌اند تا فلزات اصیل و قیمتی به‌عنوان معادل کلیه کالاها و مصنوعات به رسمیت شناخته شوند.

پول

تکامل معاملات بین‌المللی تقریباً مقارن با انقلاب فلز آغاز شد. عنصر اصلی

این معاملات نیز فلزات است. ضمناً در متن همین معاملات ضرورت استفاده از معادل عمومی نیز آشکارتر گشت. لذا این مسئله که از آن پس فلزات بیش از هر چیز دیگری به‌عنوان معادل عمومی انتخاب می‌شوند نباید امری حیرت‌آور جلوه کند. زیرا با آغاز دوره انقلاب فلز اهمیت اشیاء فلزی در زندگی بشر انگیزه مناسبی بود تا اجرای نقش معادل عمومی نیز به‌اشیایی از این دست محول گردد، اما از آن‌جا که با تنوع بیشتر معاملات بر پیچیدگی و تعدد آن‌ها نیز افزوده شد، دیگر صرف نمی‌کرد که اشیاء فلزی مصنوع را به‌جای معادل عمومی به‌کار برند، چرا که این کار باعث ازدیاد روزافزون هزینه‌های زائد و غیر تولیدی فراوانی، برای ساختن اشیاء فلزی مصنوع و به‌کار گرفتن آن‌ها برای کارهای غیرمصرفی می‌شد. در نتیجه رفته رفته تجربه به‌انسان ثابت کرد که بهتر است به‌جای اشیاء فلزی از فلز شکل نگرفته و خالص به‌عنوان معادل عمومی استفاده کند و برای اندازه‌گیری و سنجش آن نیز معیار وزن را مورد توجه قرار دهد.

برای نمونه ابتدا در شرق آفریقا «کلنگ آهنی» وظیفه معادل عمومی را انجام می‌داد. ساکنان مناطقی که از نظر معادن آهن غنی بودند با استفاده از این فلز به‌ساختن کلنگ می‌پرداختند و آن را با محصولات و اجناس ساکنان مناطق دیگر معاوضه می‌کردند. این کلنگ‌ها در مرحله بعدی به‌وسیله صاحبان جدید خود ذوب می‌شد و به‌مصرف تولید انواع سلاح‌ها یا زینت‌آلات می‌رسید. با گذشت زمان تجربه به‌افراد این قبایل ثابت کرد که برای جلوگیری از دوباره‌کاری و اتلاف وقت و نیرو (هزینه‌های زائد و غیر تولیدی) بهتر است از ماده اولیه این کلنگ‌ها یعنی آهن خام و خالص به‌عنوان معادل عمومی استفاده کنند. به‌همین دلیل است که نقش توزین‌کنندگان طلا که در سرآغاز رواج اقتصاد پولی متداول شد، اهمیتی تقریباً هم‌تراز با صرافان، بانک‌داران و نزول‌خواران که درمرحل پیشرفته‌تر به‌وجود آمدند پیدا کرد. در مرحله جدید برای هر معامله و مبادله‌ای که انجام می‌شد بناگزر می‌بایستی این معادل عمومی (خواه شمش یا چیز دیگر) یکبار وزن گردد تا امکان ایجاد تعادل و برابری میان ارزش مبادله‌ی آن و کالای مورد مبادله فراهم گردد که این موجب کندی جریان مبادله و اتلاف وقت بود. به‌همین جهت در مرحله معینی از سیر تحولی تجارت، گروه‌های ذینفع در صدد تضمین وزن شمش‌های فلزات قیمتی و اصیل که معادل عمومی به‌شمار می‌رفت

برآمدند و بدین ترتیب از آن پس وزن شمش‌ها و قطعات فلزات قیمتی با مهر مقامات رسمی مشخص و تضمین می‌شد. این اقدام از سه هزار سال قبل از میلاد ابتدا در بین‌النهرین و مصر آغاز شد و مدتی بعد یعنی مقارن با دو هزار سال قبل از میلاد در قسمت‌هایی از اروپا یعنی کرتا و پلیونر واقع در محدوده تمدن کرتی - میکنی نیز رواج یافت. پس از گذشت زمان نسبتاً درازی مقارن با ۷۰۰ سال قبل از میلاد در این سیستم نیز اصلاحات جدیدی به عمل آمد و ترتیبی داده شد که فلزات قیمتی از صورت شمش خارج شده و به‌صورتی درآیند که حمل و نقل آن‌ها آسان‌تر و عملی‌تر باشد.

در این مورد می‌توان از پادشاه لیدی نام برد که مایل بود معاملات شهرهای یونانی را به پایتخت کشور خود یعنی شهر سارد بکشد و این شهر را به‌صورت يك مركز تجارتي در آورد. او اقدام به ضرب سکه‌های کوچکی کرد که وزن هر يك از آن‌ها از چند گرم تجاوز نمی‌کرد. با به‌جریان افتادن این سکه‌ها انجام معاملات بالنسبه بزرگ و تعویض کالاهای پرارزش در بازارها به‌وسیله پول امکان‌پذیر گشت و نیز کشاورزان و پیشه‌وران خرده پا امکان آن را به‌دست آوردند که محصولات مازاد ناچیز خود را در این بازارها به‌پول تبدیل کنند. این قبیل کشاورزان و پیشه‌وران در گذشته فقط می‌توانستند محصول مازاد خود را با کالای دیگری مبادله و تعویض کنند. در نتیجه معامله و تجارت گسترش و رواج بیشتری یافت. حاصل آنکه از آن پس سیستم ضرب سکه در شاهنشاهی ایران، شهرهای یونان و بالاخره سایر سرزمین‌هایی که با کشورهای مزبور روابط مبادلاتی داشتند نیز رواج یافت. در هندوستان و کشور چین ظاهراً این سیر تکاملی مستقلاً و بدون ارتباط با آنچه در آسیای صغیر روی می‌داد به‌تحقق پیوست. در چین قطعات فلز تقریباً هزار سال قبل از میلاد مسیح به‌جریان افتاد و این قطعات فلزی مقارن با ۶۵ سال قبل از میلاد حتی از نظر وزن نیز تثبیت و مشخص شده بودند. علت این که فلزات قیمتی و اصیل موفق شده‌اند مقام معادل عمومی معتبر جهانی را به‌خود اختصاص دهند نیز این است که این فلزات از خصائصی برخوردارند که آن‌ها را از سایر انواع فلزات متمایز می‌سازد، خصائصی که با گذشت زمان مورد توجه بازرگانان و کارگزاران دولتی قرار گرفته است و عبارتند از:

سهولت حمل و نقل:

سنگینی نسبی وزن مخصوص این فلزات موجب می‌شود تا مقدار قابل توجهی از آن‌ها که از ارزش مبادله‌ای بالنسبه فراوانی برخوردار است فضای ناچیزی را اشغال کند. علاوه بر آن ارزش مبادله‌ای آن‌ها مستحکم و با ثبات است. زیرا شیوه تولید این فلزات در طی هزاران سال با تحولات تکنیکی بسیار کند و ناچیزی مواجه بوده است و در نتیجه میزان تولید آن‌ها در درازمدت، تقریباً ثابت بوده است.

دوام:

این فلزات از دوام زیادی برخوردارند. زیرا ضریب سائیدگی و استهلاک آن‌ها بسیار ناچیز و از نظر اکسیداسیون مقاومند.

قابلیت تقسیم:

این فلزات قابل تقسیم به واحدهای بسیار کوچک هستند و عمل تقسیم موجب نمی‌شود تا از ارزش کلی آن‌ها کاسته شود. از طرف دیگر واحدهای این فلزات را می‌توان ذوب کرد و مجدداً به صورت یک پارچه درآورد.

سادگی تشخیص:

این فلزات از خصوصیات فیزیکی کاملاً مشخصی برخوردارند و هرگونه تقلب و جعلی را می‌توان به سادگی از وزن و صدای آن‌ها تشخیص داد. گرچه خصوصیات فیزیکی فلزات قیمتی موجب می‌شد تا این فلزات از پاره‌ای جهات به عنوان معادل عمومی کاملاً مناسب باشند اما همین که معامله و تجارت به مرحله خاصی از سیر تکاملی خود رسید ایفای این نقش عملاً در گرو شدت و ضعف امکان تولید آن‌ها در مناطق مختلف درآمد. به‌طور کلی طلا قبل از نقره و در بدو امر حتی با هزینه بسیار ناچیزی استخراج می‌شد، کما اینکه در مصر زمان فراغت، هند قدیم و پاره‌ای از نقاط امریکا پیش از سفر کریستف

کلمب به این قاره چنین بوده است. ضمناً چنانچه در منطقه‌ای فلزات قیمتی کمیاب و یا به‌طور کلی نایاب باشند معمولاً فلزات دیگر جانشین آن‌ها می‌گردند. برای نمونه در یونان باستان پیش از کشف معادن طلای «لاوریوم» و «استریمون» که رفته رفته زمینه مساعد برای ثروتمند شدن آتن و پادشاهان «ماسدونی» را فراهم ساخت از سکه‌های طلا بسیار کم استفاده می‌شد و برای ضرب سکه بیشتر از نقره، مس و در پاره‌ای موارد حتی آهن استفاده می‌کردند. در «لاگونی» که از نظر ذخائر آهن بسیار غنی بود، پول آهنی حتی تا سیصد سال قبل از میلاد نیز رواج داشت در چین با توجه به کمبود ذخائر طلا و نقره حتی تا قرن پانزدهم میلادی نیز مس اساس پول فلزی را تشکیل می‌داد و در پاره‌ای موارد این فلز نیز جای خود را به آهن می‌داد. کمبود طلا و نقره در ژاپن نیز موجب شد تا در فاصله قرن هفتم تا هفدهم سکه‌های مس معیار عمومی سنجش ارزش‌ها به حساب آیند و تنها در پایان قرن هفدهم بود که کشف ذخائر قابل توجه طلا و نقره موجبات ضرب سکه‌های طلا و نقره در این کشور را فراهم ساخت. در ضمن واقعیت جالب توجهی که باید به آن اشاره کرد این است که حتی کشورهایی که از نظر ذخائر طلا و نقره بسیار غنی بودند نیز عملاً هنگامی بهره‌برداری اساسی از این ذخائر را آغاز کردند که بر اثر توسعه تجارت به وجود يك وسیله مبادلاتی که از این فلزات ساخته شده باشد احساس نیاز واقعی کردند. دلیل این امر هم آن است که تلاش‌های جدی برای جستجوی ذخائر این دو فلز درست مقارن با همین ایام آغاز شد. (۱۱)

تا زمانی که معادل عمومی، از کالاهایی نظیر زینت‌آلات و فلزات خام و کالاهای مصرفی مهم تشکیل می‌شود که خود دارای ارزش مصرفی مشخص می‌باشند ارزش مصرفی جدید یعنی آنچه ناشی از ایفای نقش معادل عمومی است برای آن کالاها حالت جنبی و فرعی دارد و به محض آن که دارنده چنین کالائی در صدد استفاده از ارزش مصرفی اصلی آن برآید این وظیفه جنبی از بین می‌رود. در خصوص معادل‌های عمومی فلزی (خواه مسکوک، خواه شمش مهر شده) وضع شکل دیگری دارد. زیرا ارزش مصرفی نهایی و عمومی این کالای جدید از همان ابتدا ناشی از وظیفه‌ای است که به عنوان معادل عمومی به آن محول شده است، شمش‌های مهر شده و مسکوکات طلا و نقره برای آن که حالت فلز خام را به خود بگیرند و به مصرف ساختن وسایل زینتی برسند بایستی

ابتدا ذوب شوند و این به معنی آن است که شکل و خاصیت نخستین آن‌ها به کلی نابود گردد.

بنابراین در آخرین مراحل تکاملی «معادل عمومی» به کالائی خواهیم رسید که جز به عنوان معادل عمومی هیچ ارزش مصرفی دیگری ندارد و به چنین کالائی «ارز» یا «پول» می‌گویند.

سیر تکاملی ثروت اجتماعی و کار کردهای مختلف پول

در جوامعی که فعالیت اساسی آن‌ها تولید ارزش‌های مصرفی است آشکارترین نشانه ثروت جامعه ذخائر متشکل از همین ارزش‌های مصرفی موجود است. بنابراین ثروت جامعه در قالب انبارها و ذخائر ارزش‌های مصرفی متجلی می‌گردد. در میان اقوام ابتدایی و جوامع روستایی عقب‌مانده تشکیل ذخائر مواد غذایی و انبارهای آذوقه رایج‌ترین شکل به‌نمایش گذاردن ثروت و متداول‌ترین معیار سنجش اعتبار جامعه است. در جوامع دامدار تعداد گاوهای نر و یا اسب‌های موجود نمایشگر ثروت جامعه است در حالیکه ثروت اقوام کشاورز با توجه به میزان ذخائر گندم، برنج یا ذرت آن‌ها مشخص می‌شود. در ژاپن حتی تا اوایل قرن هفدهم نیز ثروت یک ناحیه و یا هر یک از مالکان بستگی به میزان ذخائر برنج آن‌ها داشت. جمع‌آوری و انبار کردن ارزش‌های مصرفی در عین حال موجب تمرکز ثروتی می‌گردد که اهمیت آن را به هیچ وجه نباید دست‌کم گرفت. برای مثال در زمان مورد بحث در حالی که کل تولید برنج ژاپن ۲۸ میلیون «ککو» بود محصول برنج یکی از خانواده‌های ساکن در «شگون‌تکوگاوا» از ۸ میلیون «ککو» یعنی درصد بسیار قابل توجهی از کل تولیدات کشور نیز تجاوز می‌کرد. اما با توسعه معامله و مبادله و همچنین رواج روزافزون پول، رفته رفته این پدیده جدید به صورت یکی از مهم‌ترین شاخص‌ها و شاید تنها شاخص ثروت افراد، خانواده‌ها و حتی ملیت‌ها درآمد. از این به بعد دیگر پول فقط به عنوان معادل عمومی در جریان مبادلات مورد استفاده قرار نمی‌گیرد بلکه وظایف متعدد دیگری نیز بر عهده دارد:

۱. پول وسیله مبادله است: در این شرایط پول حتی به آن دسته از افرادی که مایل به استفاده از ارزش مصرفی کالاهای موجود نیستند نیز امکان مبادله می‌دهد و بدین ترتیب موجبات گردش کالا را فراهم می‌سازد.

۲. پول معادل عمومی است: در این مورد به‌وسله پول می‌توان کلیه کالاهای موجود در بازار را به‌دست آورد.

۳. پول معیار سنجش ارزش‌ها و واحد قیمت‌ها است: در این مرحله ارزش هر کالائی را می‌توان با تعدادی از قطعات فلزات قیمتی با وزن ثابت و مشخص یعنی پول بیان کرد. قیمت نیز چیزی جز بیان ارزش کالا در قالب پول نیست. بنابراین از این نظر ارزش کلیه کالاها در قالب پول قابل بیان است. برای انجام این منظور نیاز به آن نیست که شخص ضرورتاً مقدار ثابت و مشخصی پول نقد در اختیار داشته باشد بلکه به‌زبان آوردن بهای کالا برای بیان ارزش آن کفایت می‌کند.

۴. پول وسیله پرداخت عمومی است: در این حالت پرداخت دیون و تعهدات افراد در مقابل دولت، مراجع مذهبی و افراد حقیقی، هم‌چنین تادیه ارزش کلیه کالاها و خدمات به‌وسيله پول امکان‌پذیر است. حال آنکه در جوامع عقب‌مانده‌تر هر يك از این وظایف مختلف و چندگانه به‌وسيله کالای خاصی انجام می‌گیرند^(۵) و پول قراردادی کاملاً بی‌مصرف است و فقط به‌سکه سخت و صدادار اهمیت داده می‌شود.

۵. پول حاوی ارزش مشخص و وسیله پس‌انداز است: هر جامعه‌یی برای آن‌که بتواند به‌هنگام مواجه شدن با بلایای طبیعی (شیوع بیماری‌های همه‌گیر، سیل، خشکسالی، زلزله و غیره) و یا دگرگونی‌های اجتماعی (جنگ، شورش‌های داخلی و غیره) نیازمندی‌های خود را برطرف سازد ناگزیر به‌تشکیل ذخائر و پس‌اندازهایی است. در جوامعی که فعالیت‌های اساسی اعضای آن‌ها صرف تولید ارزش‌های مصرفی می‌شود این ذخائر و پس‌اندازها نیز متشکل از کالاهای مصرفی خواهد بود.

اما در جامعه‌ای که به‌مرحله تولید کالائی رسیده و این شیوه تولید در آن گسترش یافته است برای تشکیل این ذخائر از فلزات قیمتی و مسکوکات فلزی استفاده می‌شود. زیرا وجود چنین گنجینه‌هایی به‌هنگام ضرورت به‌جامعه امکان می‌دهد تا با استفاده از قدرت تادیه ارزشی که در بطن فلزات قیمتی و مسکوکات فلزی موجود نهفته است حتی با مراجعه به‌کشورهای دور دست کلیه کالاهای نایاب اما مورد لزوم را به‌دست آورد. خاصه آنکه در این مرحله عملاً فلزات قیمتی به‌عنوان معادل عمومی به‌رسمیت شناخته شده‌اند و تجربه به‌اقوام مختلف

ثابت کرده است که ذخائر فلزی به مراتب با ثبات‌تر و با دوام‌تر از ذخائری است که به صورت انبارهای غله و یا گله‌های حشام نگهداری می‌شوند.

گردش کالا - گردش پول

در جامعه‌ای که فقط به تولید ساده کالاها می‌پردازند موارد استفاده از پول به عنوان معادل عمومی بسیار کم و محدود به معاملات مشخصی است. در این جوامع پول بیش از هر چیز به مصرف تشکیل گنجینه‌های نقدی می‌رسد. و در نهایت امر تنها در صورتی به مصرف می‌رسد که صاحبان آن قصد افزایش سطح کالاهای مصرفی شخصی و یا تجملی‌تر کردن زندگی خود را داشته باشند. به همین جهت نیز در این مرحله صاحبان پول همیشه با خست فراوانی از آن حراست می‌کنند «گلوئس» در این باره می‌نویسد: «جامعه یونانی تا پایان جنگهای میدیائی در مرحله زراندوزی و تشکیل ذخائر نقدی به سر می‌برد. در نتیجه پول رایج صرف تشکیل ذخائر نقدی می‌شد و به جریان نمی‌افتاد.» در اثناء قرون وسطی اروپا نیز وضع مشابهی داشت. در هر حال تا زمانی که اساس فعالیت‌های تولیدی بر سازمان کار تعاونی دردامان خانواده پدرسالاری، زندگی روستانشینی و کار شخصی پیشه‌وران شهری استوار است، پول حتی در صورت به جریان افتادن نیز عملاً به منظور تهیه ارزش‌های مصرفی مورد استفاده قرار می‌گیرد. در نتیجه به منزله یک عامل تابع یعنی وسیله به جریان انداختن کالاها تلقی می‌شود که نقش آن را می‌توان در رابطه زیر نشان داد:

کالا - پول - کالا

ك - پ - ك

برای نمونه در میان سرخ‌بوستان «خورتی» ساکن گواتمالا، چنانچه نجاری مایل باشد صندلی‌های چوبی ساخت خود را به فروش برساند. آن‌ها را به بازار محلی می‌برد. زیرا شخصاً نمی‌خواهد و یا نمی‌تواند از ارزش مصرفی این کالا استفاده کند و در نتیجه خواهان آن است که در محیط بازار ارزش مبادله‌ای کالای خویش را تبدیل به احسن کند. برای رسیدن به این منظور ناگزیر باید شخصی را پیدا کند که اولاً موجودی نقدی‌اش حداقل معادل با ارزش مبادله‌ای کالای او یعنی صندلی‌های چوبی باشد ثانیاً برای تعویض پول خود با صندلی‌های ارانه

شده آمادگی نشان دهد. یعنی حاضر باشد در ازاء تصاحب ارزش مصرفی این صندلی‌ها از مقدار پولی که معادل با ارزش مبادله‌ای آنهاست صرفنظر کند. در این صورت با رضایت طرفین معامله‌ای انجام می‌گیرد که يك طرف آن صندلی‌های چوبی یعنی «ك» و طرف دیگر آن واسطه مبادله یعنی «پ» می‌باشد. این معامله را می‌توان به صورت رابطه ك - پ نشان داد. اما در این معامله سازنده صندلی‌های چوبی از آن جهت در صدد فروش کالای خود برآمده است که در نظر دارد در ازاء آن به خرید کالای دیگری مبادرت ورزد. مثلاً می‌خواهد برای برطرف کردن نیازهای خانوادگی خود از ساکنان ناحیه «آماتیل» روانداز دست‌باف بخرد. به همین جهت پس از انجام معامله نخست به جستجوی فردی می‌پردازد که فروشنده این چنین کالائی باشد و به وی امکان دهد تا پولی که از فروش صندلی‌های چوبی به دست آورده است به خرید رواندازهای مورد نظر خویش بپردازد. پس همینکه با شخص مورد نظر برخورد کرد با وی وارد معامله می‌شود و بدین ترتیب معامله دیگری انجام می‌گیرد که می‌توان آن را در رابطه پول - ك - ۲ خلاصه کرد.

بدین ترتیب در پایان این دو معامله متوالی، یعنی فروش کالای اول و خرید کالای دوم نجار مورد بحث به جای کالائی که در بدو امر در اختیار داشت اما خواهان استفاده از ارزش مصرفی آن نبود کالای دیگری در اختیار دارد که برایش قابل بهره‌برداری است. در ضمن با انجام این دو معامله دو کالای مختلف (صندلی‌های چوبی و روانداز دست‌باف) نیز از بازار خارج شده‌اند. زیرا خریداران این دو کالا خواهان استفاده از ارزش مصرفی آنها هستند اما پولی که در جریان این معاملات رد و بدل شده به جای دو نفر میان سه نفر دست به دست شده است. یعنی ابتدا از خریدار صندلی‌های چوبی به صاحب این صندلی‌ها و در مرحله بعد از صاحب صندلی‌ها به صاحب روانداز منتقل گشته است.

در سرآغاز دوره تولید ساده کالائی شخصی که در آخرین مرحله این قبیل معاملات متوالی، کالای خود را با پول معاوضه می‌کند و صاحب مقداری پول می‌شود (در مثال فوق فروشنده روانداز) می‌تواند موجودی نقدی خود را به دو شکل مورد استفاده قرار دهد. یا آن را برای روز مبادای خود ذخیره کند، یعنی به تشکیل گنجینه اختصاص دهد و یا این موجودی نقدی را در جهت خرید کالای دیگری به مصرف برساند. اما چنانچه جامعه‌ای که در مرحله تولید ساده

کالائی قرار دارد با جامعه دیگری که از فرهنگ تجاری پیشرفته‌تری برخوردار است تماس پیدا کند، رفته رفته در جامعه اول علاوه بر تولیدکنندگانی که به‌منظور رفع حوائج روزمره به فروش کالاهای خود مبادرت می‌ورزند، افرادی پا به‌عرصه وجود می‌گذارند که با به‌جریان انداختن پولی که در اختیار دارند، موجبات افزایش آن را فراهم می‌سازند و فقط به‌خاطر کسب سود به این کار مبادرت می‌ورزند. برای نمونه در میان سرخ‌پوستان قبیله «خورتی» سوداگرانی وجود دارند که میان چند ناحیه مختلف رفت و آمد می‌کنند و با پول نسبتاً قابل توجهی که در اختیار دارند بخرید محصول مازاد پیشه‌وران ساکن در نواحی مورد بحث می‌پردازند. سپس محصولات خریداری شده را به بازارهای نواحی مرکزی می‌برند و به‌بهای بیشتری به فروش می‌رسانند. بنابراین سوداگران مزبور از آن جهت به خرید محصول مازاد پیشه‌وران مبادرت می‌کنند که مجدداً آن‌ها را به‌بهای بیشتر یعنی با مقداری سود به ساکنان سایر دهکده‌ها بفروشند و نه به‌خاطر آنکه خواهان استفاده از ارزش مصرفی این کالاها هستند.

در جامعه‌ای که در مرحله تولید ساده کالائی قرار دارد، انگیزه اصلی معاملاتی که میان صاحبان کالاهای مختلف انجام می‌گیرد فروش به‌منظور خرید است. یعنی فروشندگان، از آن جهت حاضر به فروش کالای خود می‌شوند که خواهان خرید کالای دیگری هستند که به‌وسیله دیگران تولید شده است. و ضمناً کالای جدید را فقط به‌خاطر استفاده از ارزش مصرفی آن می‌خواهند. این قبیل معاملات را «گردش کالاها» می‌نامند.

اما در جامعه‌ای که اساس فعالیت‌های تولیدی آن بر سیستم تولید ساده کالائی استوار است، و در ضمن گروهی تاجر و بازرگان حرفه‌ای نیز در آن وجود دارند این گروه جدید به‌کمک دست‌مایه‌های نقدی خود با تولیدکنندگان اصلی وارد معاملاتی می‌شوند که هدف اصلی آن خرید به‌منظور فروش است. یعنی تاجر و بازرگان از آن جهت به خرید محصول می‌پردازد که آن را با قیمت گرانتری به دیگران بفروشد و از این راه مقداری سود ببرد. در چنین شرایطی است که «گردش پول» جایگزین «گردش کالاها» می‌شود. در رابطه جدید یعنی «گردش پول» مقدار پولی که به‌وسیله بازرگان به قیمت خرید کالا افزوده می‌شود و پس از فروش کالا به‌عنوان سود عاید او می‌گردد، ارزش اضافی است و بازرگان با تصاحب همین ارزش اضافی است که موجبات افزایش سرمایه خود

را فراهم می‌سازد. بنابراین در يك تعريف دقیق و قطعی سرمایه عبارت از ارزشی است که با جذب ارزش اضافی افزایش می‌یابد. حال بد نیست برای روشن‌تر شدن موضوع يك بار دیگر به‌مثالی که قبلاً طرح شد برگردیم. درمثال مورد بحث اگر طرف سوم معامله یعنی فروشنده روانداز يك سوداگر حرفه‌ای باشد با توجه به اینکه چنین شخصی سرمایه پولی خود را به‌منظور جلب ارزش اضافی به‌جریان می‌اندازد، با پولی که از طریق فروش روانداز به‌دست می‌آورد می‌تواند سه عمل انجام دهد. اول آنکه این پول را صرف تهیه پوشاک و مسکن برای اعضای خانواده خود کند. دوم آنکه این پول را به‌تشکیل گنجینه اختصاص دهد که در این دو صورت عمل او از محدوده سیستم تولید ساده کالائی خارج نشده است اما برای این سوداگر راه دیگر هم وجود داد یعنی او می‌تواند پس از فروش روانداز با توجه به اینکه سرمایه اولیه او در پایان این معامله به‌خاطر جذب مقداری ارزش اضافی، افزایش یافته است بار دیگر به‌یکی از نواحی مجاور برود و با این پول از پیشه‌وران آن ناحیه اجناس تازه‌ای بخرد. آنگاه این اجناس را در بازار نواحی دیگر به‌قیمتی گرانتر از آنچه خریده است به‌فروش برساند و بدین‌ترتیب باز هم بر میزان سرمایه خود بیافزاید که در این صورت از مرزهای سیستم تولید ساده کالائی پا فراتر گذاشته و وارد سیستم «جریان پول» یعنی تشکیل سرمایه پولی شده است. این جریان جدید را می‌توان به‌شکل رابطه زیر نشان داد.

پ - ك - پ + ا

پول - کالا - پول + ارزش اضافی

تفاوت میان «گردش کالا» یعنی رابطه ك - پ - ك - ۲ و «جریان پول» یعنی رابطه پ - ك - پ - ۱ در این است که در «گردش کالا» میان کالاهایی که در دو طرف رابطه قرار می‌گیرند یعنی ك ۱ و ك ۲ همسنگی و توازن برقرار است و همین خصیصه شرط اصلی تحقق این دو معامله است. در نتیجه در چنین رابطه‌ای هیچ تولیدکننده‌ای نمی‌تواند به‌خرید کالائی اقدام کند که ارزش آن بیشتر از ارزش کالائی باشد که خودش فروخته است. در حالی که در «جریان پول» عکس قضیه صادق است و سرمایه سوداگر بطور متداول هم‌آهنگ با تکرار معاملات افزایش می‌یابد، زیرا شرط اصلی انجام این قبیل معاملات و ادامه جریان پول کسب ارزش اضافی یعنی حاصل پ + ا - پ است. به‌همین دلیل نیز هیچیک

از صاحبان سرمایه‌های پولی حاضر نمی‌شوند پول خود را در راهی به‌جریان اندازند که موجب افزایش آن نشود، یعنی سرمایه به‌کار افتاده، در پایان کار برابر با همان میزان نخستین باشد.

ارزش اضافی حاصله از گردش کالاها

ارزش اضافی با به‌گردش درآمدن پول پا به‌عرصه وجود خواهد گذاشت و چنین به‌نظر می‌رسد که هدف نهایی به‌گردش انداختن پول نیز دست یافتن به‌همین ارزش اضافی باشد. حال باید دید این ارزش اضافی چگونه ایجاد می‌شود و منشاء آن چیست؟

در جامعه‌ای که اساس فعالیت‌های تولیدی آن بر سیستم تولید ساده کالائی استوار است، قسمتی از ارزش اضافی که به‌وسیله صاحبان سرمایه‌های پولی تصاحب می‌شود، از طریق پرداختن به‌فعالیت‌های تجاری و معامله و قسمتی از آن نیز از طریق رباخواری ایجاد می‌شود. اما هر چه که تجارت و رباخواری با گذشت زمان به‌مراحل پیشرفته‌تری از سیر تکاملی خود رسید، طبقه ثروتمند نیز به‌امکانات مناسب‌تری برای بهره‌برداری از سرمایه‌های پولی وقوف حاصل کرد و با استفاده از این امکانات موجبات افزایش هرچه بیشتر سرمایه‌های پولی را فراهم ساخت.

به‌همین دلیل است که با فرا رسیدن قرن پنجم قبل از میلاد نه تنها در یونان باستان بلکه در چین نیز سرعت تولید ساده کالائی افزایش یافت. در اثناء همین قرن بود که «شی - یان» معلم «فان - لین» بازرگان مشهور چین نخستین قوانین سرمایه‌اندوزی را به‌شاگرد خویش یاد داد و به‌وی آموخت که انسان نباید به‌پول فرصت دهد تا ساکن یا راکد بماند. هزار و سیصد سال بعد از آن، در شرایطی که تولید ساده کالائی در امپراتوری اسلام رشد شتابان بیسابقه‌ای به‌دست آورده و به‌اوج اعتلای خود رسیده بود، ابن خلدون مورخ تیزبین و موشکاف عرب اظهار داشت: «تجارت در مقام وسیله و راهی برای تأمین مخارج زندگی هنر ظریفی است که با توسل به‌دقائق آن میان قیمت خرید و قیمت فروش تفاوت و اختلافی ایجاد می‌شود و حاصل تفاضل این دو قیمت، سود شخص تاجر را به‌وجود می‌آورد».

در یونان باستان، چین و اروپای قرون وسطی نیز اوضاع مشابهی به‌چشم

اشتهاق‌ها و جدایی‌هایی که زاییده ازدواج میان افراد هم خون است ممانعت به عمل آورند.^۳

اعضای قبیله اسوئیتیم ایبو (جنوب نیجریه) مبادله مواد غذایی بین افراد را چنین توجیه می‌کنند:

آنها با اطمینان می‌گویند در زمان‌های گذشته یعنی قبل از آغاز قرن اخیر معمولاً در سه ماه آخری که به برداشت محصول ایگنام^۴ مانده بود یعنی در فاصله ژوئن تا اوت مردم با کمبود مواد غذایی روبرو می‌شدند. به همین جهت رفته رفته برای ایجاد موازنه در میزان مواد غذایی افراد قبیله در این دوره از سال سیستمی بوجود آمد که تا به حال نیز اعتبار خود را حفظ کرده است. در این سیستم کلیه کسانی که مواد غذایی در اختیار دارند مقداری از آن را به دیگران می‌بخشند. در ضمن مردان وظیفه دارند به همسران و اجداد مادری خود هدایایی بدهند که از مواد غذایی تشکیل شده باشد. این سیستم «کاساوا» نام دارد.

آیین مبادله هدایا هم‌چنین می‌تواند از مرزهای يك قبیله تجاوز کند و در میان قبایل یا اقوام مختلفی که در يك منطقه وسیع سکونت دارند رایج گردد. در این صورت همانطور که مبادله آیینی در درون يك گروه كوچك مبین همبستگی و تعاون نزدیک افراد آن گروه در جریان کار است، رواج و گسترش این رابطه میان اقوام و قبایل مختلف نیز نشانه اقدامی در راه تحکیم همکاری‌های صلح‌جویانه آنها با یکدیگر به شمار می‌آید.

از جمله در گذشته هیأت‌هایی که برای خراج‌گزاری به دربار چین اعزام می‌شدند از خدمتکاران ساده حکمرانان ایالات نان یانگ (جنوب شرقی آسیا) تشکیل می‌شدند که از طرف ولینعمت‌های خود برای عرض تهنیت یا اعلام مراتب ادب و فرمانبرداری آنها به دربار امپراطور زمان در پایتخت اعزام شده بودند. در نتیجه امپراطور نیز به صورتی تحقیرآمیز با آنها روبرو می‌شد. و همین رفتار تحقیرآمیز نشان‌گویایی از کوچکی این قبیل حکمرانان در مقابل پسر آسمان بود. این قبیل فرستادگان طبعاً مقادیری از مصنوعات محلی ایالت مسکونی خود را نیز برای تقدیم به امپراطور با خود به پایتخت می‌آوردند و امپراطور نیز متقابلاً به نشانه رأفت و بزرگ‌منشی به آنها هدایایی می‌داد. در بسیاری از موارد هدایای چینی‌ها ارزنده‌تر از هدایای جاوه‌ای‌ها، بورونوئی‌ها و یا مالایایی‌ها بود اما حتی اگر هدایای طرفین از نظر ارزش نیز هم‌تراز می‌بودند

به‌قیمت ارزان به‌منظور دست یافتن به‌سود هرچه بیشتر، موجب شد تا در آغاز پیدایش ارزش اضافی یغماگری و راهزنی هم رواج یابد. نشانه دیگری که حکایت از افزایش ثروت افراد و یا اقوام مختلف از طریق تمسک به‌زور و اجحاف به‌فرد یا قوم دیگر دارد، و هم چنین مرسوم بودن این شیوه ثروت‌اندوزی در میان اقوام مختلف، صراحت لحن «اودیسه» در بیان این مطلب است که می‌گوید: او قبل از جنگ ترویا به ۹ جنگ تاراجگرانه دیگر نیز دست زده بود. او هم‌چنین هنگام پرسش از «آگاممنون» لحنی را به‌کار می‌برد که قابل تامل است و از او می‌پرسد، آیا آگاممنون در جنگ برای دولت کشته شده است یا در اثناء تاراج گله‌های دولتی؟ و این سؤال را طوری مطرح می‌کند که گویی بین این دو عمل تنها فرق بسیار ناچیزی وجود دارد.

در هر حال از همان بدو امر، تاراجگری و چپاول نخستین سنگ بنای تجارت به‌شمار می‌رفته است و اینکه نورمانها در اواخر قرن نهم میلادی پس از دست کشیدن از تاراجگری و چپاول به‌بازرگانی و تجارت پرداختند خود مؤید این امر است. موضوع کاملاً آشکار و غیرقابل انکار دیگر آنکه حتی ارسطو نیز توسل به‌تاراجگری و چپاول را یکی از راه‌های مجاز تهیه مایحتاج و برطرف کردن نیازهای روزمره به‌شمار آورده است. از آن گذشته «سولون» نیز برای حمایت از دزدان دریایی قوانین خاصی وضع کرد. دو هزار سال بعد از آن تاریخ سلاطین انگلیسی و فرانسوی هم با راهزنان دریایی رفتار مشابهی داشتند. از طرفی بازرگانان «آستکی» نیز سوداگری و کشورگشایی را درهم آمیختند. این افراد هر جا که امکان می‌یافتند برای دست یافتن به‌کالاهای موردنظر و تصاحب آنها قبایل مختلف را تحت فشار قرار می‌دادند و برای رسیدن به‌مقصد خود به‌اعمال زور متوسل می‌شدند. وجود این دسته از بازرگانان نمونه بارزی به‌دست می‌دهد که ثابت می‌کند تجارت و تاراجگری در بدو امر به‌صورت تفکیک‌ناپذیری وابسته به‌یکدیگر بوده‌اند و این خود منشاء ارزش اضافی ناشی از تجارت را به‌خوبی آشکار می‌کند.

واراها (کلمه واریاگ، واریگیان در زبان اسلاوی به‌معنی «بازرگان»، «بازرگان احشام» است) یا بازرگانان تاراجگر اسکاندیناوی که از قرن هشتم تا قرن یازدهم میلادی به‌روسیه هجوم بردند و در این سرزمین شروع به‌تاخت و تاز کردند. هم‌چنین بازرگانان تاراجگر سوئدی - نروژی که مقارن با همین ایام

به سرزمین اسلاو هجوم بردند، نمونه‌های مناسب دیگری برای آشکار کردن وابستگی تجارت و تاراجگری هستند.

در منطقه صحرا نیز این امر به وضوح تمام قابل رویت و تشخیص است. در این منطقه قبائل متخاصم بر علیه دشمنان خود و یا تحت‌الحمايه‌های آنها جنگ‌های تاراجگرانه‌ای ترتیب می‌دادند که نوعی فعالیت تجاری به‌شمار می‌رفت. به‌همین دلیل عرف و حقوق غیررسمی نیز بر این قبیل لشکرکشی‌ها صحنه می‌گذاشت و جزئیات مربوط به نقش سرمایه‌داران، یعنی کسانی که هزینه‌های مادی این قبیل لشکرکشی‌ها را تأمین می‌کردند و عوامل اجرایی و رهبران نظامی را دقیقاً مشخص و معین کرده و سهم هر يك از این عوامل را از غنایم به‌دست آمده دقیقاً تعیین می‌کرد. بنابراین، این توافق، شکل يك قرارداد کاملاً قدیمی را دارد که نمونه‌های آن حتی تا سی سال پیش نیز در موریتانی علیا و صحرا مشاهده شده است.

با رواج این سیستم، گروهی از بازرگانان و یا تمام طبقه تجار در فاصله کوتاهی ثروت قابل توجهی گردآوری کردند. زیرا سود حاصله از این قبیل فعالیت‌های تجاری بسیار زیاد بود و در پاره‌ای از موارد حتی به‌هزار درصد می‌رسید.

«ابن بطوطه» جهانگرد عرب در این باره می‌نویسد:

«در قرن چهاردهم گروهی از بازرگانانی که به کریمه رفت و آمد می‌کردند هر راس اسب تاتار را در این سرزمین از صاحب آن به يك دینار می‌خریدند و همان اسب را در هندوستان به ۲۵ تا ۵۰ دینار می‌فروختند». کمپانی هند و هلند نیز در قرن هفدهم هر پاوند (۵۰۰ گرم) ادویه را درهند به قیمت ۷/۵ سنت خریداری می‌کرد و آن را در خاک هلند به ۳۰۰ سنت می‌فروخت. ایجاد چنین اختلافاتی میان قیمت خرید و قیمت فروش تنها از آن جهت امکان‌پذیر بود که اقوام عقب‌مانده از ارزش مبادله‌ای کالای خود در بازار جهانی بی‌خبر می‌ماندند. بنابراین اگر فینیقی‌ها علیرغم امکانات وسیع و مساعد خود از استعمار سیاسی اقوام غیرتمدنی که با آنها در تماس بودند خودداری می‌کردند و به‌جای این عمل تمام سعی خود را به‌کار می‌بردند تا با این قبیل اقوام روابط تجاری محکمی برقرار سازند، می‌تواند به این علت باشد که آنان بر نتایج این امر واقف بوده و فوائد آن را می‌دانستند. مقارن با دوران امپراطوری «سونگ» اقوام ساکن

در شمال چین که غذای معمولی آن‌ها از گوشت، پنیر و شیر تشکیل می‌شد، به نوشیدن چای رغبت زیادی نشان می‌دادند. به همین جهت برای به دست آوردن چای مورد نیاز خود معمولاً روزهای اول و دوم ماه فوریه و مارس مبادرت به مبادله تعدادی از اسب‌های خود با چای می‌کردند. این اقوام در بدو امر يك اسب خوب را با ده پاوند چای معاوضه می‌کردند و چون این معامله به وسیله دولت مرکزی چین انجام می‌گرفت، دولت مرکزی از آن سود سرشاری می‌برد. اما پس از مدتی سوداگران بیگانه با اطلاعات دقیقی که از وضع قیمت‌ها داشتند وارد این بازار شدند و به رقابت با دولت مرکزی پرداختند، تا جایی که در پاره‌ای از موارد حاضر شدند در ازاء يك راس اسب ده برابر بیشتر از آنچه دولت مرکزی می‌داد به صاحبان اسب چای بدهند.

با این همه این‌ها اگرچه گردش پول موجبات پیدایش و ایجاد ارزش اضافی را فراهم می‌سازد، اما فی‌نفسه نازا و عقیم است و در افزایش ثروت جامعه بشری تأثیری ندارد (۴). زیرا گردش پول در حقیقت جز يك انتقال ساده ثروت چیز دیگری نیست. بدین معنی که در جریان معاملات، معادل مقدار سودی که عاید يك طرف معامله می‌شود، به طرف دیگر معامله ضرر می‌رسد، بدون آنکه در حجم ثروت موجود در جامعه کوچکترین تغییری به وجود آمده باشد.

برای مثال فرض کنیم «ك» ارزش مقدار معینی سنگ ساروج باشد که ساکنان سواحل بالتیک به استخراج آن می‌پردازند و «پ» مقدار پولی باشد که تجار فینیقی در مقابل تصاحب این کالا به تولیدکنندگان آن می‌پردازند. «پ + ا» نیز قیمت فروش این کالا از طرف تجار فینیقی به زمینداران مصری باشد.

قبل از اینکه چنین معامله‌ای به‌طور کلی جامعه عمل به خود پیوشد مجموع ثروت هر سه گروه آماده برای شرکت در این معامله، ك + پ + پ + ا می‌باشد. به این ترتیب که «ك» به تولیدکنندگان دانمارکی تعلق دارد. «پ» ثروت تجار فینیقی را تشکیل می‌دهد و «پ + ا» متعلق به زمینداران مصری است. اما بعد از عملی شدن معامله «پ» یعنی پول تجار فینیقی به تولیدکنندگان دانمارکی منتقل می‌شود و در مقابل «ك» یعنی کالای تولید شده بوسیله دانمارکی‌ها به تصاحب تجار فینیقی در می‌آید. تجار فینیقی نیز به‌توبه خود این کالا را به زمینداران مصری منتقل می‌کنند و در نتیجه بعد از انجام این معامله دانمارکی‌ها صاحب «پ»، فینیقی‌ها صاحب «پ + ا» و مصری‌ها صاحب «ك» شده‌اند که بازهم

ارنست مندل ۱۰۱

مجموع ثروت این سه گروه عبارت از «ك + پ + پ + ا» است بنابراین در حجم کل ثروت این سه گروه هیچگونه تغییری حاصل نشده است، یعنی در مجموع، جامعه نه فقیرتر شده و نه ثروتمندتر. با این تفاوت که ثروت موجود میان سه گروه شرکت‌کننده در معامله دست به‌دست شده است.

در این معامله دانمارکی‌ها به‌اندازه اختلاف موجود میان ارزش «ك» و «پ» و مصری‌ها به‌اندازه اختلاف موجود میان «پ + ا» و «پ» مغبون شده و تجار فینیقی به‌اندازه مجموع این دو اختلاف یعنی اختلاف میان «ك» و «پ + ا» که همان ارزش اضافی ناشی از فعالیت تجاری است سود برده‌اند. این امر در تمام مواردی که پیرامون ارزش اضافی حاصله از گردش پول دور می‌زند صدق می‌کند. از طرفی این ارزش اضافی به‌قیمت زیان طرف دیگر ایجاد شده و در افزایش حجم کل ثروت جامعه هیچگونه اثری ندارد. در اینجا ممکن است گفته شود مسئله فقیرتر شدن دانمارکی‌ها هنگامی می‌توانست واقعیت داشته باشد که آن‌ها در مرحله اقتصادکالانی قرار می‌داشتند. حال آن‌که در شرایط عملی شدن این معامله، همان بی‌نظمی و آشوبی که اصولاً انجام چنین معامله نامتعادلی را امکان‌پذیر می‌سازد، موجبات آن را نیز فراهم می‌کند که از دست دادن ارزش برای دانمارکی‌ها قابل تحمل جلوه کند و در نتیجه حساسیتی در این زمینه نشان ندهند. از آن گذشته این دسته از نتایج مرتبط با یکدیگر تنها در چارچوب يك سیستم ارزش‌گذاری منحصر به‌فرد مواجه باشیم. حال آنکه در زندگی عملی ما با فرهنگ‌ها و جوامع مختلفی که دارای شیوه‌های تولید متفاوت و سیستم‌های ارزش‌گذاری مختلف هستند سر و کار داریم و برخورد این فرهنگ‌ها با یکدیگر نیز بسیار سطحی است.

اما این استدلال به‌معنی آن‌که ما ارزش مبادله‌ای را به‌عنوان يك معیار و اندازه عینی مجسم و نه يك معیار ذهنی مورد نظر قرار دهیم اعتبار خود را از دست می‌دهد. زیرا یکی از عملکردهای معامله و تجارت آن است که با فراهم ساختن موجبات تشکیل بازارهای بین‌المللی با شرکت ملت‌های متعددی که هر يك در مقطع خاص از روند تکاملی قرار دارند به‌امر یکنواخت کردن و همگن کردن ارزش‌ها تحقق می‌بخشد. از آن گذشته کافی است تاریخ پاره‌ای از اقوام را در اثناء گذر از چند دوره تاریخی مورد مطالعه قرار دهیم تا مطمئن گردیم فقیرتر شدن از طریق انتقال ارزش‌ها يك واقعیت محض و تردیدناپذیر است

(مطالعه تاریخ آفریقای غربی در فاصله قرن‌های ۱۶ و ۱۷ برای روشن شدن این موضوع نمونه بسیار مناسبی است.)

ارزش اضافی حاصله از تولید کالائی

در شرایطی که تولید ساده کالائی در نخستین مراحل سیر تکاملی خود قرار دارد، ثروت اجتماعی کم و بیش بدون تغییر باقی می‌ماند و عوایدی که نصیب صاحبان سرمایه‌های نقدی می‌شود نتیجه فقیرتر شدن مداوم فروشندگان و خریداران اصلی کالاهاست. از همین رو تاریخ جهان باستان در حقیقت شرح جهانگشائی‌های وقفه‌ناپذیر شاهان ایرانی و اسکندر مقدونی به‌منظور غلبه بر سلاطین دیگر و تصرف و تصاحب گنج‌های آن‌ها است. پایه‌های امپریالیسم باستانی بابل و مصر نیز در حقیقت بر چپاول‌ها و تاراج‌گری‌های متعددی استوار بود که هدفی جز گردآوری تمام ثروت موجود در جامعه بشری آن روز را دنبال نمی‌کرد. در زمان مورد بحث تنها عامل مؤثر در افزایش ثروت واقعی اجتماعی رشد قدرت تولیدی کار کشاورزی و رواج و گسترش تکنیک‌کارهای یدی بود، که این نیز خود با رشد جمعیت رابطه مستقیم داشت. اما از آنجا که تکنیک‌های کشاورزی و کارهای یدی نسبتاً از سادگی بیشتری برخوردارند و به‌آزاد کار چندان گران‌قیمتی نیاز ندارند، و دستیابی به آن‌ها نیز آسان‌تر است، سرانجام اقوام عقب‌مانده‌تر دنیای باستان نیز بر اثر بسط روابط تجاری خود با ملل پیشرفته‌تر موفق شدند در سیستم تولیدی خویش تجدیدنظر کرده و خود را از این نظر به‌پای آن‌ها برسانند. در نتیجه با گذشت زمان اختلاف سطحی که از نظر میزان توسعه اقتصادی میان اقوام مختلف وجود داشت و موجبات سودآوری فعالیت‌های تجاری را فراهم ساخت به‌خودی خود از میان رفت و بدین‌ترتیب سرمایه‌داری تجاری دنیای باستان به‌بن‌بست رسید. علت اصلی سقوط امپراطوری روم نیز مواجه شدن با چنین بن‌بستی بود. در این مرحله نزول خواری وسیله رایج دیگری برای افزایش ثروت‌های شخصی به‌شمار می‌رفت. اما این وسیله نیز در افزایش ثروت اجتماعی تأثیری نداشت و به‌مراتب بیشتر از فعالیت‌های تجاری رایج در دوران پیش از سرمایه‌داری موجب انتقال ساده ثروت از شخصی به‌شخص دیگر می‌شد. با این حال مطالعه و بررسی فرایند تکاملی پاره‌ای از جوامع متکی بر سیستم تولید ساده کالائی از جمله، یونان در

فاصله قرن‌های ششم تا سوم قبل از میلاد، چین در فاصله قرن‌های هشتم تا سوم قبل از میلاد، امپراطوری اسلام در فاصله قرن‌های یازدهم تا ۱۵ میلادی، حاکی از آن است که ثروت اجتماعی این قبیل جوامع نه تنها در فواصل مزبور به میزان درخور توجهی افزایش یافته است بلکه این افزایش ثروت به حدی است که بر رشد قدرت تولید کار کشاورزی و کارهای یدی در همان فاصله نیز پیشی گرفته است. از طرف دیگر چپاول اقتصادی کشورهای عقب‌مانده را نیز نمی‌توان تنها عامل این افزایش ثروت به حساب آورد، زیرا امر افزایش ثروت اجتماعی بدون آن‌که مستقیماً از افزایش قدرت تولیدی ناشی شده باشد، درباره کلیه کشورهای که با یکدیگر رابطه تجاری دارند به یکسان صدق می‌کند. بنابراین افزایش ثروت مورد بحث تنها می‌تواند ناشی از پیدایش تعداد کثیری ارزش‌های جدید باشد که بر اثر رواج اقتصاد پولی پایه‌عرصه وجود می‌گذارند. لذا قبل از هر چیز باید دید که در چارچوب «گردش پول» یعنی پ - ك - پ + ا چگونه ممکن است ارزش‌های جدیدی ایجاد شوند؟

ما قبلاً بر این واقعیت وقوف حاصل کردیم که ارزش جز کار تمرکز یافته و شکل گرفته بشر چیز دیگری نیست. بنابراین پول فی‌ال‌نفسه هرگز نمی‌تواند بی‌مقدمه و به‌طور ناگهانی ارزش تازه‌ای به وجود آورد. اما يك تاجر این امکان را دارد که به جای خرید کالاهای مختلف و فروش آن‌ها به قیمت بیشتر، پول خود را به خرید کالائی اختصاص دهد که خاصیت ارزش مصرفی آن ایجاد ارزش‌های تازه‌ای باشد. این کالا نیروی کار بشری است (۶).

در فاصله قرن‌های پنجم و چهارم قبل از میلاد قیمت خرید يك برده بالغ و مذکر در شهر آتن بین ۱۸۰ تا ۲۰۰ «دراخما» نوسان داشت فرض کنیم که يك تاجر برده‌ای را با این مشخصات بخرد. بر اساس گزارشات «گزنفون» و «دموستین» تولید خالص روزانه این برده (پس از کسر هزینه زندگی وی) معادل با يك ابولوس (Obolus) بوده است که در سال بدون احتساب روزهای تعطیل - بالغ بر ۳۰۰ ابولوس یعنی ۵۰ دراخما می‌شد. بنابراین چنین برده‌ای پس از ده سال ۵۰۰ دراخما عاید صاحب خود می‌کند که اگر ۲۰۰ دراخما پول پرداخت شده برای خرید او از این مبلغ کسر کنیم، ۳۰۰ دراخمای باقیمانده ارزش اضافی ایجاد شده به وسیله این برده برای صاحب او است (۷). بنابراین در این مرحله برده‌داری خود یکی از منابع ایجاد ارزش اضافی است. این ارزش

۱۰۴ رخصاره‌های اقتصاد، در ... (فصل سوم)

اضافی نتیجه تصاحب قسمتی از ارزش‌های موجود و به‌زبان دیگر انتقال ساده ثروت از شخصی به‌شخص دیگر نیست، بلکه ناشی از ایجاد يك سلسله ارزش‌های جدید و تصاحب و فروش آنهاست.

در آتن قدیم برده‌داری یکی از منابع بسیار مؤثر تشکیل ثروت به‌شمار می‌رفت و برده‌هایی که به‌دستور صاحبان خود به‌کار در معادن گمارده می‌شدند و یا برای این منظور به‌دیگری اجاره داده می‌شدند بزرگترین عامل ثروتمند شدن اربابان خود بودند. از جمله شخصی به‌نام «کالیاس» که هزار برده در اختیار داشت موفق شد ثروتی معادل با ۲۰۰ تالنت (هر تالنت معادل ۳۶۰ ابولوس است) برای خود گردآوری کند و ثروت برده‌دار دیگری به‌نام نیکياس به ۱۰۰ تالنت می‌رسید. حال اگر مبنای محاسبه را بر این قرار دهیم که هر برده در يك روز معادل يك ابولوس عاید صاحب خود می‌کرده است صد تالنت برابر با کار سی و شش هزار روز يك برده خواهد بود که هزینه‌های زندگی روزمره او نیز از آن کسر شده باشد. «دموستن» خطیب یونانی نیز برای برآورد ثروت پدر خویش از همین روش استفاده کرده است. پدر او مالک دو کارخانه بوده است، يك کارخانه مبل‌سازی که در آن ۲۰ برده مشغول کار بودند و هر يك از آنها روزی يك ابولوس برای صاحب خود عایدی داشتند و يك کارخانه شمشیرسازی که در آن ۳۰ برده مشغول به‌کار بودند و به‌طور متوسط هر يك از آنها روزی يك و نیم ابولوس عاید صاحب خود می‌کردند.

حال اگر تحلیل تدریجی سرمایه‌ای که به‌خرید هر برده اختصاص داده می‌شود در نظر گرفته نشود ارزش اضافی تولید شده به‌وسیله برده را می‌توان از طریق تفاضل هزینه تولید کالا (هزینه مواد اولیه، هزینه‌های عمومی، هزینه استهلاک ابزار کار و هزینه تأمین معاش برده) و ارزش کالای مزبور به‌دست آورد. ارقامی که در بالا ذکر شد مؤید آن است که ارزش اضافی تولید شده، مبلغ کاملاً درخور توجهی بوده است. زیرا در غیر این صورت در دنیای باستان هزاران زمیندار و کارفرما به‌برده‌داری نمی‌پرداختند و در صدد آن بر نمی‌آمدند که با به‌کار گماردن برده‌ها در بخش کشاورزی و کارهای یدی و فروش تولیدات حاصله، ارزش اضافی کاملاً درخور توجهی عاید خود سازند.

حدود دو هزار سال بعد از این تاریخ، سرانجام اروپای غربی به‌مرحله‌ای از روند تکاملی خود رسید که برای نظام برده‌داری جایی در آن باقی نمانده بود. در

این دوران شخصی به نام «فوگر» که وضعی مشابه با وضع نیکياس و کالیاس در یونان باستان داشت، یعنی در ابتدا يك مقاطعه کار ساده به شمار می‌رفت و رفته رفته خود مالك معدن شده بود، دیگر برای رسیدن به مقصود خود به برده‌داری مبادرت نمی‌کرد. او ناگزیر نبود که هر بار برای تأمین نیروی کار موردنیاز خود سرمایه ناچیزی را به خرید برده اختصاص دهد که نیروی تولیدی آن‌ها نیز در فاصله دهسال آرام آرام تحلیل می‌رود. (۸) بلکه به جای این کار به دهکده‌های ناحیه «بوهم» و «تیرول» می‌رفت و از میان ساکنان این نواحی کارگران روزمزد استخدام می‌کرد. البته امکان داشت دستمزدی که به طور روزانه و یا هفتگی به این قبیل کارگران پرداخت می‌شد از ارزش جیره غذایی برده‌های نیکياس و کالیاس کمی بیشتر باشد. اما آنچه مسلم است این دستمزد نیز فقط برای تأمین حداقل نیازهای حیاتی کارگر و افراد خانواده‌اش کفایت می‌کرد و نه بیشتر از آن.

در حالی که ارزش تولید شده به وسیله این دسته از کارگران که اجباراً نیروی کار خود را به طور روزانه و یا هفتگی به آقای «فوگر» می‌فروختند به مراتب بیشتر از مزدی بود که به آن‌ها پرداخت می‌شد. زیرا در غیر این صورت آقای فوگر هیچ انگیزه‌ای برای استخدام آن‌ها نداشت. از آن گذشته با توجه به اینکه «فوگر» نیز چون «کالیاس» و «نیکياس» ثروتمندترین مرد زمان خود به شمار می‌رفت و بیشتر اشراف و شاهزادگان ثروت واقعی خود را به وی مدیون بودند، طبیعی است که اختلاف موجود میان مزد پرداختی به کارگر و ارزش تولید شده به وسیله او بایستی خیلی هم زیاد و قابل توجه بوده باشد.

به این ترتیب تجار و کارخانه‌داران از طریق استثمار و بهره‌کشی از نیروهای کار چه به صورت برده و چه کارگران نیمه مستقل و مستقل، موفق به افزایش ثروت شخصی خود می‌گردند و ارزش‌های جدید ایجاد شده به وسیله آن‌ها را تصاحب می‌کنند. از این روست که افزایش ثروت‌های شخصی با استفاده از این روش همیشه توأم با افزایش حجم کل ثروت موجود در جامعه است.

بدین ترتیب اگرچه ارزش اضافی با به‌گردش درآمدن پول پا به عرصه وجود می‌گذارد، ولی فی‌الغالبه از آن ناشی نمی‌گردد بلکه در جریان تجارت و نزول‌خواری است و یا ناشی از تصاحب ارزش‌های جدید تولید شده به وسیله مزدورانی که به خدمت شخصی سرمایه‌دار درآمده و نیروی کار خود را به او

فروخته‌اند. در صورت دوم ارزش اضافی حاصله جز اختلاف موجود میان ارزش تولید شده به وسیله کارگر و هزینه زندگی روزمره او نیست. بنابراین «سرمایه» نتیجه غایی توسل به این دو طریق تصاحب ارزش‌ها و جمع‌آوری آنهاست و درك این واقعیت نیز چنانچه تیزبینی و موشکافی مختصری به کار برده شود بسیار ساده و آسان است. کما اینکه یوهانس کریسوستموس اسقف مقدس «آنتیوشا» ۱۵۰۰ سال قبل از آن که پرودون جمله معروف خود «ثروت، مال مسروقه است» را به زبان آورد، خطاب به تجار ثروتمند سرزمینش گفته بود:

«تو حتی اگر خودت هم دزد نباشی، اموال مسروقه را تصرف کرده‌ای.»

سرمایه - ارزش اضافی و تولید اضافی اجتماعی

«انسان‌های نخستین سرانجام پس از قرن‌ها کوشش و تلاش و تجربه‌اندوزی موفق شدند برای گریز از چنگال قحطی و گرسنگی چاره‌ای بیندیشند و به‌وضع تغذیه خود سر و سامانی بدهند.

بدین ترتیب قدرت تولیدی کار بشر امکان رشد به‌دست آورد و به‌دنبال آن بشر تولید محصولات غذایی را به‌کنترل خویش درآورد. در نتیجه میزان تولید افزایش یافت و از حد ضروری برای تأمین نیازهای حیاتی تجاوز کرد و به‌پیدایش محصول مازاد انجامید.

ریموند فیرت دانشمند انسان‌شناس تأکید می‌کند که در تیکوپیا «سرمایه» بیش از آن که نتیجه امساک و صرفه‌جویی در مصرف باشد زائیده تولید محصول مازاد است که خود در ارتباط با نیازهای اساسی و غیر قابل اجتناب پدید آمده است. البته ما در اینجا به‌طور کلی در پی بررسی آن نیستیم که به‌کار بردن کلمه سرمایه در آن شرایط، عملی صحیح است یا نه. اما اگر این مسئله را از دیدگاه تحولات تاریخی مورد مطالعه قرار دهیم به‌نتیجه‌گیری زیر خواهیم رسید.

تشکیل ثروت اجتماعی، رواج تجارت، آغاز سرمایه‌اندوزی و ایجاد ارزش اضافی روزافزون در هیچ يك از نقاط دنیا ناشی از امساک آزادانه تولیدکنندگانی نبوده است که با صرفه‌جویی در مصرف به‌تشکیل پس‌اندازهایی موفق می‌شوند و به‌تدریج ثروت قابل توجهی جمع‌آوری می‌کنند، بلکه بنیان رشد و توسعه تولید کالائی به‌معنای عام، و نیز پیدایش سرمایه‌های پولی کلان و افزایش شتاب گردش آنها به‌منظور کسب ارزش اضافی بیشتر، همیشه و همه‌جا بر این پایه

ارنست مندل ۱۰۷

استوار بوده است که گروهی از اعضای يك جامعه را با توسل به روش‌های استثماری به خود اختصاص داده و از آن خود ساخته‌اند. البته این شیوه ثروت‌اندوزی طبعاً می‌تواند از نوعی چشم‌پوشی از مصرف نشات بگیرد. منتهی این چشم‌پوشی و محرومیت مربوط به تولیدکنندگانی است که دستمزد آن‌ها به وسیله تصاحب کنندگان ارزش‌های اضافی تعمداً در سطحی بسیار پائین نگهداشته می‌شود و بدبختانه این صرفه‌جویی و چشم‌پوشی از مصرف همیشه در جهت منافع تصاحب‌کنندگان ارزش اضافی است و نه در جهت منافع قهرمانان اجباری آن. به همین جهت وجود رابطه فوق همیشه منجر به ثروتمند شدن دسته نخستین می‌گردد.

افزایش قدرت تولیدی کار نخستین شرط لازم پیدایش محیط مساعد برای ثروت‌اندوزی و ظهور ارزش اضافی است. به این دلیل که ارزش اضافی حاصله از جریان تولید عبارت از اختلاف موجود میان محصول خالص کار و هزینه‌های ضروری برای تولید آن است. بنابراین تا زمانی که محصول خالص کار کم و بیش معادل با هزینه‌های آن (یعنی هزینه تأمین معاش کارگر و خانواده او) باشد، هیچگونه زمینه عینی مناسبی برای استثمار مرتب و پیش‌بینی شده نیروی کار به وجود نخواهد آمد. اما از هنگامی که افزایش قدرت تولیدی کار بین این دو تفاوت‌هایی به وجود می‌آورد و زمینه برای پیدایش محصول اضافی آماده می‌شود مبارزه بر سر تصاحب ارزش اضافی نیز آغاز می‌گردد.

با این حال اگرچه «سرمایه» نتیجه تکامل و رشد تاریخی قدرت تولیدی کار بیشتری است، اما به هیچ وجه نباید آن را با عوامل و وسائلی که موجب رشد قدرت تولیدی کار بشری می‌گردند یکی دانست و وجوه تفارق آن‌ها را نادیده گرفت. این نظر غلط مخصوصاً به وسیله پاره‌ای از اقتصاددانانی که برای نقش تاریخ اهمیت فراوانی قائلند مرتباً عنوان می‌شود. کما اینکه در نظر فرتیس‌هایشل‌هایم وقوع انقلاب سنگ و انتقال بشر به مرحله کشاورزی و دامداری به معنی پیدایش سرمایه است زیرا بدین ترتیب بشر برای نخستین بار امکان آن را به دست آورد که به کار خود شکل و قالبی بدهد که برای مدتی طولانی و حتی برای همیشه قابل بهره‌برداری باشد.

برای مثال در ساحل فرات کشاورزان موفق شدند در ازاء هر هزار تخم کاشته شده صد هزار تخم محصول بردارند. اما این حاصل قابل توجه به همان اندازه

می‌توانست کشاورز را به یک سرمایه‌دار تبدیل کند که یک شامپانزه هنگام برداشتن چوب و استفاده از آن برای انداختن موز از درخت می‌تواند به یک موجود صنعتی تبدیل شود. هر اختراع تکنیکی مهمی برای جامعه بشری به منزله منبع درخور توجهی از کار ذخیره شده انسانی به‌شمار می‌آید و هر ابزار کاری که موجب کاهش هزینه تولید گردد می‌تواند به‌عنوان ذخیره‌ای از کار متمرکز بشری تلقی گردد که موجبات صرفه‌جویی در کار را فراهم می‌کند و از این نظر حاصل کم و بیش مستمری به‌بار خواهد آورد اما تمام این‌ها مربوط به پیشرفت و تکامل قدرت تولیدی کار در جریان تولید ارزش‌های مصرفی است^(۹).

سرمایه و ارزش اضافی برای نخستین بار با پیچیده‌تر شدن روابط مبادلاتی و پیدایش پول، همچنین بهره‌گیری از افزایش حد متوسط قدرت تولیدی کار پا به‌عرضه وجود می‌گذارد. البته ظهور این پدیده نه به‌خاطر آن است که موجبات کاهش زمان کار تمام اعضای جامعه را فراهم سازد، بلکه هدف آن تثبیت مالکیت گروهی از افراد جامعه بر ثمره این افزایش حد متوسط قدرت تولیدی کار است. به‌همین دلیل سایر افراد جامعه از آن پس نیز به‌شدیدترین نحوی ناگزیر به‌شرکت در فعالیت‌های تولیدی هستند. بنابراین سرمایه نتیجه سیر تاریخی تصاحب تولید اضافی اجتماعی به‌وسیله اعضای طبقه معینی از جامعه به‌زیان سایر اعضای جامعه است و نه نتیجه سیر تاریخی ذخیره کار بشری به‌سود جامعه انسانی در مفهوم کلی آن.

تصاحب و تملك ارزش اضافی ایجاد شده در جریان تولید موجب ظهور اقتصاد کالائی می‌گردد. سیستمی که در آن تولیدکننده اصلی هیچگونه مالکیتی بر محصول کار خود ندارد. در چنین سیستمی ارزش اضافی نیز در قالب پول متجلی می‌گردد و در حقیقت شکل پولی تولید اضافی اجتماعی است. در جامعه‌ای که به‌تولید ارزش‌های مصرفی مشغول است، تصاحب تولید اضافی اجتماعی به‌وسیله طبقه حاکمه شکل مستقیم و بی‌واسطه دارد. حال خواه این عمل به‌صورت کار اجباری (بیگاری) تحقق یابد خواه به‌صورت جنسی (اجاره زمین - باج و خراج) اما در جامعه‌ای که به‌تولید کالا مشغول است طبقه ثروتمند محصول اضافی را به‌صورت غیرمستقیم یعنی در قالب پول حاصله از فروش کالاها پس از کسر هزینه کار و سایر هزینه‌های تولید تصاحب می‌کند.

سرمایه نیز مانند سیستم تولید ساده کالائی ابتدا در جامعه‌ای پا به‌عرضه وجود

گذاشت که بیش از هر چیز ارزش‌های مصرفی تولید می‌کرد. هم‌چنین ارزش اضافی، شکل تکامل یافته‌تر تولید اضافی اجتماعی در دامن جامعه تولیدکننده ارزش‌های مصرفی بود.

سراسر تاریخ سرمایه، از آغاز تا زمانی که در سیستم تولید سرمایه‌داری به‌مقام خدائی می‌رسد، تاریخ اضمحلال تدریجی جامعه متکی بر اقتصاد طبیعی، تحت تأثیرات، تجارت، رباخواری، پول، سرمایه و ارزش اضافی است. بدین ترتیب در مقطعی از تکامل جامعه متکی بر اقتصاد طبیعی (که عوامل بالا در آن به‌رشد کافی رسیده‌اند) درمقابل طبقه مالک و زمیندار، طبقه جدیدی پا به‌عرصه وجود می‌گذارد که در جهت سرمایه‌اندوزی گام بر می‌دارد و بورژوا نامیده می‌شود. از این پس، سرمایه بیشتر یک رابطه اجتماعی جدید میان تولیدکننده و صاحبان سرمایه است و این رابطه جایگزین مناسبات اجتماعی قدیمی می‌گردد. این مناسبات کهن عبارتند از رابطه‌ای که میان گروهی از شهرنشینان (دست‌اندرکاران «تولید ساده کالائی») از یک طرف و روستانشینان (تولیدکنندگان فرآورده‌های کشاورزی) به‌علاوه کسانی که محصول اضافی ناشی از تولید کشاورزی را تصاحب می‌کردند از طرف دیگر برقرار است.

قانون تکامل ناهم‌آهنگ

پژوهش درباره منشأ مقوله‌های اقتصادی و روند تکاملی آن‌ها، به‌میزان بسیار زیادی بررسی در فرایند تاریخ اقتصادی، هم‌چنین تجزیه و تحلیل اقتصاد آن دسته از اقوامی است که در حال حاضر به‌مرحله‌ئی از روند تکاملی خود رسیده‌اند که دنیای سرمایه‌داری مدت‌ها پیش آن‌را پشت سر گذارده است. با این وجود، این پژوهش را به‌هیچ وجه نباید با بررسی تاریخ اقتصاد اشتباه کرد و آن‌ها را یکی پنداشت. به‌طور کلی منظور از بررسی اولی کشف قالب‌ها و چهارچوب‌هایی است که درزندگی عملی اقوام به‌یکدیگر مرتبط و یا یکدیگر را به‌درجات مختلف تعدیل و یا تضعیف می‌کنند محدود کردن تاریخ اقتصاد به‌یک سلسله مقاطع و مراحل معین و یا ظهور مداوم و منظم مقوله‌های اقتصادی نیز چنان موجب مکانیکی شدن آن می‌گردد که شناخت چهره واقعی آن را مشکل خواهد کرد. اما عدم توجه به‌تداوم و نظم موجود در سیر تکاملی سازمان‌های اجتماعی و نادیده گرفتن نظم و تداوم حاکم بر ظهور مقوله‌های اقتصادی نیز

به‌هنگام بررسی تاریخ موجبات غیرقابل فهم شدن آنرا فراهم می‌سازد. تا کنون بسیاری در صدد تشبیه فلسفه علمی با مکتب داروینیسیم برآمده‌اند و این به‌معنی تشبیه روند تکامل جامعه انسانی با روند تکامل انواع جانوران است. طبیعی است که در این مقایسه نیز مانند هر مقایسه دیگری می‌توان به‌تشابه‌ها و تفاوت‌های مختلفی پی برد. اما حتی در بیولوژی نیز نظریه مکانیکی يك بعدی تکامل خطی رفته رفته جای خود را به نظریه تکامل دیالکتیکی داده است.^(۱۰) نظریه علمی تکامل اقتصادی - اجتماعی از هرگونه فالتالیسم و اتوماتیسمی به‌دور است و آنرا محکوم می‌کند. بر اساس این نظریه هیچیک از مراحل تکامل اجتماعی الزاماً و با قطعیتی اجتناب‌ناپذیر منجر به پیدایش مرحله بعدی نمی‌شود.

در کنار جوامعی که در روند تکاملی خود مسیری مستقیم و خطی را طی می‌کنند جوامعی نیز وجود دارند که پیشرفتی جهشی دارند. هم‌چنین روند تکامل اقتصادی می‌تواند در مسیر پیشرفت خود به‌بن‌بست برسد و یا مخصوصاً به‌علت تطابق و همسازي شدید با اوضاع و احوال خاص قرن‌ها در مرحله معینی متوقف گردد. موضوعی که ظاهراً اقوام کشاورز جنوب شرقی آسیا با آن روبرو شده‌اند. از آن گذشته جهان‌بینی علمی حتی به‌این مسئله نیز عطف توجه نموده است که در کنار اقوام پیشرونده (از نظر رشد حد متوسط قدرت تولیدی کار) اقوامی هم وجود دارند که در جهت قهقرائی گام بر می‌دارند. زیرا حتی عدم توجه به‌این موضوع نیز می‌توانست موجب تضعیف خصوصیت دیالکتیکی این جهان‌بینی گردد.

قانون تکامل ناهم‌آهنگ که به‌زعم پاره‌ای از تئوریسین‌ها فقط در دوران سرمایه‌داری و خصوصاً در مرحله امپریالیستی آن مصداق پیدا می‌کند قانونی همه‌گیر و نامحدود است و در سراسر دوران زندگی بشر از اعتبار کامل برخوردار است.

در هیچ نقطه دنیا قومی پیدا نمی‌شود که روند تکاملی آن به‌صورت يك خط مستقیم از نخستین مرحله ریزه‌خواری (گردآوری خوراك) شروع و به‌مرحله تکامل یافته سرمایه‌داری یا سوسیالیسم صنعتی ختم شده باشد.

بسیاری از اقوامی که در مرحله ریزه‌خواری، شکار و ماهیگیری به‌حد اعلای تکامل نیروهای تولیدی رسیدند از جمله اسکیموها و سرخ‌پوستان صحاری غرب

امریکا موفق به کشف کشاورزی و پرداختن به آن نشدند. بلکه کشاورزی زودتر از همه در دره‌های پر آب و حاصل‌خیز آناتولی، افغانستان، ماوراء قفقاز و شمال غربی هند پایه‌عرصه وجود گذاشت. از طرفی در این مناطق نیز رواج کشاورزی منجر به پیدایش زندگی شهرنشینی و فرهنگ خاص آن نشد بلکه زندگی شهرنشینی نتیجه رواج اقتصاد آبیاری بود. هم‌چنین گرچه فرهنگ کشاورزی در مصر، بین‌النهرین و چین به اوج اعتلای خود رسید ولی رشد قدرت تولیدی کار کشاورزی نه در این نواحی بلکه در یونان، روم، بیزانس، ایتالیا و فنلاند قرون وسطی به رواج تولید ساده کالائی و شکوفائی کارهای یدی (پیشه‌ها) و تجارت انجامید. از همه این‌ها گذشته شکوفائی تولید ساده کالائی نیز در انگلستان یعنی کشوری که از نظر پیشه‌وری و تجارت تا مدت‌ها پیشرفت چندانی نداشت و حتی تا قرن هفدهم هم هنوز تا رسیدن به مقام ثروتمندترین و با نفوذترین کشور اروپا و دنیا فاصله زیادی داشت منجر به وقوع انقلاب صنعتی و پیدایش تولید سرمایه‌داری شد. سرمایه‌داری نیز برای نخستین بار نه در بریتانیا و نه در سایر کشورهای سرمایه‌داری بلکه در روسیه شوروی که تا آغاز قرن بیستم مختصات کشورهای عقب مانده را داشت درهم شکست.

اتحاد جماهیر شوروی نیز نخستین کشوری بود که اقتصاد برنامه‌ای متکی بر همگانی کردن مالکیت بر وسائل تولید را به‌مورد اجرا گذاشت، اما آیا با توجه به مراتب فوق می‌توان چنین پیش‌بینی کرد که جامعه سوسیالیستی واقعی یعنی جامعه‌ای که در آن طبقه، کالا، پول و دولت گام در راه زوال می‌گذارد برای نخستین بار در طول تاریخ زندگی بشر در شوروی یا به‌عرصه وجود خواهد گذاشت؟

پانویس‌های فصل سوم

۱. در يك جامعه ابتدائی گرچه زینت‌آلات به‌خاطر بار مذهبی و جادویی خاصی که دارند به‌عنوان اشیاء ارزشمند مبادله می‌شوند. اما مبادله این اشیاء از يك ریشه اقتصادی نیز برخوردار است. مارسل موس در این خصوص معتقد است این اشیاء به‌منزله آلات و ابزار کاستی‌ناپذیر خالق مواد غذایی تلقی می‌گردند که از جانب ارواح پیشینیان به‌بازماندگان آن‌ها هدیه شده است.
۲. برای کسب اطلاع بیشتر درمورد چگونگی این امر در اروپای غربی به‌فصل چهارم مراجعه شود.
۳. در سرآغاز دوره تولید ساده کالائی این امکان وجود داشت که انجام هر يك از وظایف متعدد پول به‌مصنوع خاصی واگذار گردد. برای مثال در بابل حمورایی پول فلزی نقش واحد بها، معیار سنجش ارزش‌ها و واحد قیمت‌ها و در نتیجه وسیله تشکیل گنجینه را ایفا می‌کرد. غلات، پشم، روغن، نقره و غیره به‌عنوان معادل‌های عمومی مورد استفاده قرار می‌گرفتند. وسیله پرداختهای خارجی نیز چیزی جز همه این‌ها بود.
۴. حداقل از نظر استاتیک، اما از نظر تاریخی گردآوری و انباشته کردن ارزش اضافی از طریق غارت و چپاول مستقیم یا غیرمستقیم امکان تشکیل سرمایه تجاری قابل توجهی را فراهم ساخت که بدون تردید در اشاعه فرهنگ و رشد نیروهای تولیدی مؤثر بود. در ضمن باید به‌این نکته نیز توجه کرد که قسمتی از ارزش اضافی حاصله از سرمایه تجاری و تنزیلی نیز ناشی از تصاحب سهمی از تولید اضافی کشاورزی (یعنی منبع درآمد طبقه ثروتمند قدیمی زمینداران مصری در مثال فوق) به‌وسیله افراد طبقه جدید است.
۵. در این زمینه ارسطو و یاره‌ای از اصحاب کلیسا از کنسیل نیس گرفته تا توماس مقدس افکار صحیحی را ارائه و پرورش دادند. البته نه به‌عنوان طرفداران ثوری ارزش کار بلکه در مقام مدافعان اقتصاد طبیعی که با عواقب سوء رواج پول و رباخواری به‌مخالفت برمی‌خیزند.
۶. ما درباه اینکه هزینه معاش روزانه برده‌های یونانی چقدر بوده است اطلاعی در دست نداریم. اما دوکاسترو در گزارشات خود می‌نویسد. در اثناء قرن هیجدهم قیمت يك برده سیاه‌پوست در مستعمرات هندی انگلیس بالغ بر ۵۰ لیره انگلیس و هزینه معاش سالیانه همین برده مبلغی در حدود ۲۵ شلینگ بوده است. همچنین ژان لئون لافریکن می‌نویسد که حدود دو‌یست سال قبل کشاورزان پرتغالی در محل توانسته بودند هزینه معاش بردگان ساوتومی را به‌صفر برسانند. بدین معنی که: برده‌ها ناگزیر بودند تمام روزهای هفته به‌استثناء روز یکشنبه در مزارع از باب خود کار کنند. روز یکشنبه نیز آن‌ها به‌کشت ارزن، سیب‌زمینی شیرین، ایگنام و سایر محصولات که خوراک سالیانه خودشان را تشکیل می‌داد می‌پرداختند. آشامیدنی آن‌ها هم از آب، شراب ارزان قیمت و دربارهای از موارد شیر بز تشکیل می‌شد. هم‌چنین برده‌ها از آرد ارزن برای خود يك نوع نان شیرینی تهیه می‌کردند. لباس آن‌ها هم عبارت از يك

بالایوش نخی بود که خودشان آنرا می‌یافتند. در نتیجه معاش آن‌ها برای اربابانشان هیچگونه هزینه‌ای به‌بار نمی‌آورد.

۷. کار برده‌داری عملاً تا حدودی نامطمئن بود و برده‌دار می‌بایست به‌نوعی قمار دست می‌زد، زیرا متاعی که او در صدد خرید آن بر می‌آمد در حقیقت تنها یک نیروی کار بالقوه بود. بطور کلی برده‌داری از همان بدو امر به‌میزان زیادی موجب اتلاف نیرو و کار انسانی می‌شد «قاو» نویسنده رومی می‌نویسد در زمان وی هر برده از هر چهل و پنج روز تقریباً سیزده روز آنرا به‌کلی به‌هدر می‌داده است.

۸. در این مورد ممکن است ادعا شود که این نحوه استدلال صرفاً توصیفی است. در این صورت باید برای سرمایه و ارزش اضافی حاصله از تولید کالائی و گردش پول واژه‌ی جدیدی وضع کرد. این تشتت ناشی از آن است که کلمه کاپیتال در عین حال هم به‌روش افزایش قدرت تولیدی نیروی کار اتلاق می‌شود، هم برای بیان روابط اجتماعی منکی بر استثمار به‌کار می‌رود. از نظر ریشه لغوی بنا به‌گفته‌ی اچ - سی در علم اقتصاد کلمه کاپیتال در اصل به‌معنی مبلغ و مقداری بوده است که آن‌چنان به‌کار انداخته شود که بهره‌ای به‌بار آورد.

۹. نظریه تکامل خطی انسان میمون‌نما به‌انسان امروزی در حال حاضر طرفداران خود را از دست داده است. امروزه اقبال عام در جهت قبول این نظر است که یا «انسان - میمون» و انسان هر دو از جد میمون‌نمای مشترکی جدا شده‌اند و یا اینکه انسان نتیجه تکامل انسان - میمون خاصی است که ویژگی‌های انحصاریش به‌مراتب کم‌تر و ضعیف‌تر از انسان - میمون‌های کنونی بوده است. این نظریه حاکی از پیشرفتی مرتبط با سکون، وقفه یا پروتوزنز می‌باشد.

۱۰. گوردن چابلد تأکید می‌کند که در زندگی اقوام مختلف دوره نوسنگی نیز روند تکاملی واحد و متشکل از مراحل مشخص و متوالی معینی وجود ندارد. او سپس اضافه می‌کند که قوانین تکامل و نیز موارد استثنائی و متفاوت دست در دست هم و به‌موازات یکدیگر پیش می‌روند. اما همین شخص در عین حال از نمونه‌های متعددی یاد می‌کند که همگی با هم مشابهت دارند. از طرفی آیا تکامل به‌عنوان تلفیق اختلاف‌ها و مشابهت‌ها خود عالی‌ترین شکل برداشت دیالکتیکی نیست؟